
گاهی برای دیدن، چشم‌ها را باید بست



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

دفتر اسناد ملی، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳

کتابخانه ملی، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۳۳

تلفن: ۰۲۱-۸۸۰۰۰۰۰۰

www.diglib.ir

افسانه نیک پور



انتشارات سخن



درست لحظه‌ای مطمئن شدم خودشه که دیگه برای وانمود کردن به ندیدنش خیلی دیر شده بود. نمی‌دونم چرا یک آن، درست یک آن وسوسه شدم خودم رو از دیدش پنهان کنم. فقط کافی بود یک ثانیه زودتر بشناسمش تا به راحتی وانمود کنم سرگرم نگاه کردن به لباس‌های به درد نخور فروشگاه‌های هستم که جلوی ویتترینش ایستاده بودم. یا اصلاً می‌تونستم فقط برگردم و پشتم رو بهش بکنم، به همین راحتی!

اما یک ثانیه بیشتری در کار نبود چون من به همون یک ثانیه نیاز داشتم تا مطمئن بشم تنها از یک نفر برمی‌آد که کیف پول و کیسه خریدش رو در شیرینی فروشی جا بگذاره و فقط با پاکت نان شیرینی‌هایی که خریده راه بیفته بیاد بیرون و اون کسی نمی‌تونه باشه مگر پریا!

من سرم به کار خودم بود. از پسرک دست‌فروشی که کنار شیرینی فروشی، پایین ویتترین فروشگاه مانتوفروشی سرپل تجربیش، بساط پهن